

۸۴۷۷۹

ارتباط متقابل علم اقتصاد با مکتب اسلام

• دکتر سید کاظم صدر *

چکیده: در این مقاله، براساس ویژگیهای روش علمی، تفاوت معرفت علمی - از جمله علم اقتصاد - از معرفت غیر علمی - از جمله مکتب اقتصادی اسلام - بیان خواهد گردید. همچنین، با اشاره به دو مرحله گردآوری و داوری در فرایند تحقیقات علمی، رابطه متقابل علم اقتصاد و مکتب اقتصادی اسلام نشان داده می‌شود. تعامل یاد شده حاکی از آن است که اقتصاددان در تعیین اصول موضوعه (انگیزه‌ها، مشوقها و اهداف تصمیم‌گیران اقتصادی جامعه)، تعریف محدودیتها و قالبها، و نیز شناسایی موضوعات، مسائل و اولویتهای اساسی جامعه برای الگوسازی از مکتب حاکم بر جامعه، بهره می‌گیرد. در عین حال، مکتب اقتصادی بدون بهره‌گیری از تحقیقات علمی اقتصادی قادر به حل مشکلات اقتصادی جامعه نیست، بلکه به کمک علم اقتصاد و با سیاستگذاری درست اقتصادی، می‌توان سیاستهای مطلوب را گسترش داد و از فعالیتهای نامطلوب جلوگیری کرد.

واژه‌های کلیدی: ۱. معرفت علمی ۲. معرفت غیرعلمی ۳. روش علمی ۴. الگوهای علمی اقتصاد
۴. رابطه علم اقتصاد و مکتب اقتصادی

در حال حاضر، سؤالات بسیاری در اقتصاد ما مطرح است، که فکر و ذهن علاقه‌مندان به مکتب اقتصادی اسلام را برای پاسخگویی به آنها مشغول کرده است. نخست، یافتن راه حل برای مشکلات اقتصادی، از جمله بیکاری و تورم است، که ماهیتاً عینی و تجربی به شمار می‌روند و قاعدتاً راه حل‌های علمی دارند. سؤال پیروان مکتب اقتصادی اسلام این است که آیا راه‌حل‌های مزبور، پذیرفته مکتب نیز است؟ به عبارت دیگر، اگر مشکلات یاد شده از طریق علم اقتصاد متعارف تحلیل و ریشه‌یابی شوند و نحوه از میان برداشتن آنها را علم روشن کند، آیا این راه‌حل‌ها مستقل از مکتب، و در تمام نظامها قابل اجرا و تعقیب می‌باشند؟ در این صورت، تأکید فراوان مکتب اسلام بر از میان برداشتن فقر، گرانی، بیکاری، رباخواری، اتلاف و تضييع منابع که در قرآن و روایات بارها به عنوان مشکلات سر راه مسلمانان برای رسیدن به سعادت و رستگاری ذکر شده است، بدون راه حل باقی نمی‌ماند و مسلمانان مجبور به دنبال‌روی از و به کارگیری روش و شیوه‌هایی که در اقتصاد غیر مسلمانان مطرح شده است، نمی‌گردند؟ چنانچه بگوییم مکتب اسلام از آن مشکلات غافل نبوده و راه‌های مناسب از میان بردن آنها را ارائه داده است، با این مسئله روبه رو می‌شویم که مکتب، معرفتی غیر تجربی است و روش اجتهاد و استنباط آن نیز غیر تجربی می‌باشد. و طبیعتاً، نمی‌تواند موضوعی تجربی را تجزیه و تحلیل کند و برای آن راه حل عملی ارائه نماید.

پرسش دیگری که برای معتقدان به اقتصاد اسلامی مطرح است، چگونگی گسترش رفتارهای توصیه شده مکتب اسلام است. انفاق، وقف، قرض الحسنه، پرداخت انواع صدقات، و اقدام به عمران و آبادانی، از جمله فعالیت‌های اقتصادی است که ارزش والایی در مکتب اسلام دارد و انجام دادن آنها با کسب ثواب و پاداش اخروی همراه است. چگونه می‌توان مصرف کنندگان و تولید کنندگان را تشویق به انجام دادن این فعالیتها کرد، و آنان را در اقتصاد گسترش داد؟ آیا اتخاذ برخی سیاست‌های اقتصادی و کاربرد شیوه‌های علمی، انگیزه انجام دادن آنها را تقویت نمی‌کند و تسهیلاتی را فراهم نخواهد کرد؟ در این صورت، ابزارها و ارائه طریقه‌های علمی، چه تناسبی با مکتب خواهد داشت؟ ناظران اقتصاد اسلامی مشاهده می‌کنند که در برخی اوقات، مردم بیشتر به خیرات، و مبرات و کمک‌های نودوستانه می‌پردازند، و در برخی دیگر کمتر این کار را انجام می‌دهند؛ در حالی که انجام دادن آنها پیوسته و در تمام اوقات ثواب دارد. ممکن است شناسایی عوامل تقویت کننده و بازدارنده، موجب شود که سیاستگذاران بتوانند با اتخاذ روشهای مناسب، به توسعه فعالیت‌های مزبور کمک کنند. در این صورت، پرسش

مطرح شده تکرار می‌شود که آیا حتی برای گسترش آنچه خیر است و ثواب دارد، باید از علم اقتصاد استفاده کرد؛ علمی که در اقتصادهای غیر اسلامی پدید آمده و رشد و نما کرده است؟ در قرآن کریم، اصول کلی بسیاری از رفتارهای اقتصادی بیان شده است، و در برخی موارد قوانین جزئی و قطعی تقریر می‌شود مثلاً، در سوره بقره آیه ۲۷۶ آمده که به خواست خداوند، فقر و رکود نتیجه رباخواری، و رشد اقتصادی ثمره صدقات است. در سوره حدید آیه ۱۱ و ۱۸، آمده است که هر کس برای خدا قرض الحسنه بدهد، چند برابر از او پاداش می‌گیرد. در آیات مربوط به قرض الحسنه، هیچ دلالت قطعی مبنی بر اینکه همه این پاداشها معنوی است و در آخرت داده می‌شود، نیست. سوره بقره آیه ۲۶۱، انفاق کردن را به سرمایه‌گذاری برای کثرت گندم تشبیه کرده است، که هر بذر آن ۷۰۰ بذر تولید خواهد کرد. باز، هیچ نشانه بارزی در آیه نیست که این بازدهی ۷۰ هزار درصدی، همه‌اش در آخرت نصیب انفاق کننده خواهد شد. چگونه می‌توان این آیات را تبیین و تفسیر کرد و نشان داد که رشد اقتصادی، دستاورد انفاقات و صدقات، و رکود و عقب ماندگی معلول رباخواری است. برای این توضیح و تشریح، باید از علم و معرفت تجزیه استفاده کرد یا معرفت غیر تجربی؟ در صورت اول، چه سازگاری و تناسبی میان علم اقتصاد و مکتب اسلام وجود دارد؟ و در صورت دوم، چگونه می‌توان امید داشت که مفسران و اهل مکتب بیشتر از آنچه متأخران و معاصران ارائه کرده‌اند، توضیح دهند و روشنگری کنند؟

معضل موجود برای پاسخ دادن به سؤالات یاد شده و پرسشهای مشابه، این است که ماهیت آنها علمی و تجربی است، ولی مکتب اسلام مقوله‌ای غیر تجربی می‌باشد. به همین جهت، مکتب اسلام نمی‌تواند راه‌حلهای علمی ارائه کند. از سوی دیگر، برای پیروان مکتب اسلام راه‌حلهای علم اقتصاد برای تغییر وضع نامطلوب و رسیدن به وضعیت بهینه، اطمینان آور نمی‌باشد و معلوم نیست که این راه، به خطا نرود و سر از اوضاع مورد نظر مکتب غیر اسلامی در نیورد. هدف این مقاله، تبیین همین معضل است. در مباحث آینده، استدلال خواهد شد که می‌توان راه‌حلهای علمی برای نیل به مقاصد ذکر شده را به دست آورد؛ به طوری که هم روشها و ابزارهای به کار گرفته شده از دیدگاه مکتب اسلام مجاز باشند، و هم اطمینان داشت که به کارگیری آنها دست‌اندرکاران در صحنه اقتصاد را از وضع نابهینه به وضع بهینه مورد نظر اسلام هدایت خواهد کرد. در این مباحث، معلوم خواهد شد که اگرچه معرفتی به نام علم اقتصاد اسلامی وجود ندارد، اما می‌توان علم اقتصاد متعارف را بر آموزه‌های مکتب مبتنی

کرد و در چارچوب ارزشها و قوانین آن، سیاستها و راه‌حلهایی که فقر و گرانی را از میان برمی‌دارد یا صدقات را ترویج و گسترش می‌دهد، پیاده کرد. و به این ترتیب، جامعه مسلمانان را به سر منزل مقصود و اقتصاد مورد نظر مکتب رساند. این هدف پس از تشریح کمکهایی که علم از مکتب می‌گیرد و نیز استفاده‌هایی که مکتب برای نیل به اهداف خود از علم می‌نماید، روشن خواهد شد.

برای تحقق این امر، نخست معرفت علمی و غیر علمی تعریف خواهد شد. برای آشنایی بیشتر با معرفت، نخست به اختصار روش علمی تشریح می‌گردد، و ساختار قضایای علمی توضیح داده می‌شود. سپس، استفاده‌هایی که علم اقتصاد از هر مکتبی برای نظریه‌پردازی و الگوسازی می‌نماید، تشریح می‌شود و نشان داده خواهد شد که این بهره‌ها را به سهولت، علم اقتصاد متعارف می‌تواند از مکتب اقتصادی اسلام ببرد. همچنین، تشریح خواهد شد که مکتب اسلام برای حل مشکلات عینی اقتصادی، حاکم کردن شرایط مطلوب اقتصادی و گسترش دادن رفتارهای اقتصادی مورد نظر خود، می‌تواند دستاوردها و تحلیلهای علمی اقتصادی را به کار گیرد. به طور خلاصه، داد و ستدهای علم و مکتب و استفاده‌های متقابل آنها از هم برای رسیدن به اهداف خود، موضوع این مقاله را تشکیل می‌دهد.

۱- تعریف علم اقتصاد و روش علمی

علوم تجربی، معارفی هستند که جنبه یا ویژگی معین یکی از هستیهای جهان را مطالعه و بررسی می‌کنند. البته، دامنه موضوع مورد بررسی آنها ثابت نیست، و با پیشرفت علم گسترش پیدا می‌کند. به همین لحاظ، نمی‌توان بدقت موضوع هر علم، از جمله علم اقتصاد را تعریف کرد. برای مثال، نحوه انتخاب و تصمیم‌گیری انسان، موضوع همه علوم انسانی است. مسائلی نظیر: توسعه، مهاجرت، شهرنشینی، اعتیاد، فقر، آموزش و بهداشت بسته به مورد، در علوم: اقتصاد، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و علوم تربیتی بحث می‌شود. از سوی دیگر، دامنه علم اقتصاد از انسان به حیوانات، در حال گسترش است. اخیراً، رشته‌ای به نام اقتصاد آزمایشگاهی به این علم اضافه شده است، که در آن رفتارهای اقتصادی جانوران مطالعه می‌شود. (smith, 1989) همچنین، برای توضیح انتخاب اصلح و تنازع بقا، اقتصاددانان نظریه مصرف‌کننده را به پرندگان نیز تعمیم داده‌اند.

بدین جهت، امروزه معارف بشری را به کمک روشی که برای شناخت و استنباط در آنها به کار می‌رود، معرفی می‌کنند. تفاوت علوم انسانی از هم و نیز علوم طبیعی از یکدیگر، در شیوه‌ای است که روش علمی را به کار می‌برند. در علم اقتصاد رفتار یا تصمیم‌گیری انسان - مصرف‌کننده، تولیدکننده و غیره - تابع دو عامل: سلیقه یا خواست و نیز امکانات شیخخص یا گروه متصور می‌شود. با فرض اینکه سلیقه انسان در دوره مورد مطالعه ثابت باقی می‌ماند، تغییر در تصمیمات وی معلول تغییر در امکانات او تلقی می‌شود. از آنجا که هم متغیر مستقل و هم وابسته قابل مشاهده‌اند، اقتصاددانان به کمک مشتق‌گیری جزئی، هر تغییر در تصمیم را تابع تغییر در یکی از امکانات می‌دانند و به کمک روش علمی، این رابطه‌ها را مطالعه می‌کنند. البته، برای اینکه نشان دهند که مثلاً تغییر در مقدار خرید مصرف‌کننده، در اثر تغییر در قیمت کالا، درآمد یا دیگر امکانات او بوده است، از برهان و استدلال استفاده می‌کنند و به کمک آن سعی می‌کنند که فرضیه‌هایی قابل ابطال میان عوامل برونزا(امکانات) و عوامل درونزا (تصمیم و انتخاب) وی ارائه دهند. این شیوه به کارگیری روش علمی برای توضیح و پیش‌بینی رفتارهای اقتصادی، علم اقتصاد را از دیگر علوم انسانی ممتاز می‌کند.

روش علمی، شیوه‌ای از شناخت و کسب معرفت است که براساس آن، ارتباط میان علت و معلول به کمک تجربه‌شناسایی می‌شود. در این روش، از برهان، استدلال، عقل و منطق برای رسیدن به رابطه میان علت و معلول یا عامل برونزا و درونزا استفاده می‌شود. منتهی، قضاوت درباره اینکه رابطه کشف شده در عالم واقع و خارج از ذهن نیز وجود دارد - یعنی رابطه مزبور صرفاً یک رابطه ذهنی نیست - به عهده تجربه گذاشته شده است. علت امر، این است که برای یافتن ارتباط میان متغیر مستقل و وابسته، اقتصاددان از عواملی که به نظرش مهم نیست، صرف نظر می‌کند و به اصطلاح، واقعیت را تجرید می‌کند. مثلاً، در نظریه مصرف‌کننده، اقتصاددانان عوامل مؤثر را قیمت کالاها و درآمد مصرف‌کننده تلقی می‌کنند. به این ترتیب، اثر دیگر عوامل نظیر: تابستان و زمستان، عیدها و سوگواریها، وضعیت تأهل، جنسیت و وسیله مبادله، بر مصرف بی‌اهمیت انگاشته می‌شود. به همین جهت، در بازاری که رفتار مصرف‌کننده به الگو درمی‌آید، وجود همه عوامل یاد شده نادیده گرفته می‌شود. هنگام آزمون فرضیه استنتاج شده، معلوم می‌شود که عوامل صرف نظر شده، واقعاً بر تصمیم مصرف‌کننده تأثیری ندارند. پس، اگر فرضیه ابطال شد، معلوم می‌شود که عوامل مزبور مؤثرند. و چنانچه فرضیه تأیید شد، نتیجه‌گیری می‌شود که آنچه فرض شده، خلاف واقع نبوده است؛ و لذا رابطه‌ای که

در الگو (دنیای تجربه شده) صادق بوده است، در دنیای واقعی نیز حاکم می‌باشد. این نتیجه‌گیری، به کمک آزمون و تجربه حاصل می‌شود. به عبارت دیگر، قضاوت بود یا نبود رابطه میان امکانات و مصرف کننده و تصمیم او، و به طور کلی میان عوامل برونزا و درونزا بر عهده تجربه است. و عقل نقشی در آن ندارد. روابطی که در الگو استخراج می‌شود، مبتنی بر استدلال و برهان است، و صحت آنها را عقل باید تأیید کند. اما برقرار بودن همین رابطه در دنیای بیرون از ذهن و در بازار، با تجربه معلوم و مشخص می‌شود. مبتنی بر استدلال و برهان است، و صحت آنها را عقل باید تأیید کند. اما برقرار بودن همین رابطه در دنیای بیرون از ذهن و در بازار با تجربه معلوم و مشخص می‌شود.

خصوصیات تجربه‌هایی که در علوم صورت می‌گیرد و به طور کلی اوصاف روش علمی، به شرح ذیل است. (سروش، ۱۳۶۶):

۱. منظور از تجربه در علوم، تجربه‌های شخصی نیست. مراد از آن، تجربه‌های منظم و قابل تکرار است که به وسیله همه دانشمندان در مکانهای مختلف قابل انجام باشد.

۲. تجربه‌های علمی، بر اساس فرضیه‌های علمی صورت می‌گیرد. هیچ عالمی، بی‌هدف و بدون اندیشه قبلی، تجربه نمی‌کند. فرضیه‌های علمی نیز به کمک الگوهای علمی استنباط یا استخراج می‌شوند.

۳. روابط یا ارتباط میان عوامل برونزا و درونزا که در علوم تجربه می‌شوند، شکل قضیه را دارند و کلی به شمار می‌روند. یعنی، در تمام حالات و شرایطی که خود قضیه معین می‌کند، صادق خواهند بود.

۴. فرضیه‌های علمی فقط تحت شرایطی که در خود فرضیه بیان می‌شود، صادق به شمار می‌روند. بر خلاف قضایای فلسفی که در تمام حالات و شرایط برقرار می‌باشند. فرضیه‌های علمی فقط در شرایط مقرر شده در خود فرضیه توضیح دهنده‌اند. مثلاً، در قانون تقاضا تصریح می‌شود در شرایطی که درآمد و قیمت نسبی سایر کالاها ثابت باشد، اگر قیمت نسبی کالای مورد نظر مصرف کننده کاهش یابد مصرف آن زیاد می‌شود.

۵. به خاطر پیش بینی مشروط فوق، فرضیه‌های علمی وقوع برخی حوادث را غیر ممکن اعلام می‌کنند. به همین جهت، آنها قابل ابطال می‌باشند. مثلاً، قانون تقاضا اعلام می‌دارد که در شرایط ثبات قیمت‌ها و درآمد مصرف کننده، امکان ندارد اگر قیمت کالایی که وی مصرف می‌کند

پایین آید، مصرف کننده مصرف خود را بالا نبرد. به خاطر همین پیش بینی قابل مشاهده، فرضیه‌های علمی قابل ابطال هستند.

چنانچه فرضیه‌ای در تجربه‌های مکرر به وسیله علمای متعدد ابطال نشد، تأیید تجربی می‌شود و نظریه نامیده می‌شود. چنانچه خود نظریه در تجربه‌های بیشتر و گسترده‌تر ابطال نگردید و تجربه‌های مکرر یافته‌های قبلی را مرتباً تأیید کردند، نظریه به قانون تبدیل می‌گردد.

ساختار نظریه‌ها و الگوهای علمی

هر نظریه علمی، از سه رکن تشکیل شده است: اصل موضوعه، تعیین شرایط وقوع حادثه و پیش بینی حادثه یا اتفاقی که رخ می‌دهد (silberberg, 1990).

اصل موضوعه، عبارت است از اصل، انگیزه یا قضیه‌ای که خود محقق مقرر می‌دارد. ویژگی اصل موضوعه آن است که تقریر آن، نیازمند ارائه دلیل و برهان نیست. همچنین، لازم نیست که بر اثر تجربه پدید آمده باشد. اصل موضوعه بیان یک علت یا انگیزه برای عمل و عکس العمل انسانها و اشیاء به ترتیب در علوم انسانی و طبیعی است. محقق نیازی ندارد که برای صحت آن، دلیل ارائه کند، زیرا دیگران فرض می‌کنند که اصل مزبور برقرار باشد. مهم آن است که این اصل، بتواند توضیح دهنده رفتار یا گرایش شخص یا شیء مورد نظر باشد. برای مثال در نظریه مصرف کننده، اصل موضوعه، عقلایی بودن وی است.

رکن یا جزء دوم هر نظریه، معرفی شرایطی است که طی آنها، حرکت مورد نظر از موضوع مورد مطالعه سر می‌زند. یکی از تفاوت‌های نظریه‌های علمی با قضایای فلسفی، همین است که حوادث پیش بینی شده در علوم فقط در شرایطی که در نظریه تعیین شده است، رخ می‌دهد؛ در حالی که قضایای فلسفی، همیشه و در همه جا صادق هستند البته، این شرایط باید ملموس و قابل مشاهده باشند تا حضور و فقدان آنها، به سهولت درک شود.

رکن سوم هر نظریه، رخدادی است که پیش بینی می‌شود در صورت حضور شرایط یاد شده، اتفاق خواهد افتاد. این حادثه یا رفتار نیز باید قابل مشاهده باشد، و از نظر حدوث نیز به شکل یک قضیه باشد. چنانکه پیشتر گفته شد، همین حوادث و رخداد‌های پیش بینی شده، به وسیله نظریه‌های علمی به تجربه گذاشته می‌شود و در صورت یافتن تأیید تجربی، اعتبار علمی می‌یابند. در عین حال، ممکن است که رخداد پیش بینی شده صورت نگیرد، چون عقلاً چنین

اتفاقی محال نیست. محال است که قضایای فلسفی نقض شوند، ولی قضایای علمی چنین نیستند.

هر نظریه علمی، مبتنی بر یک الگو می‌باشد که عبارت است از قالب یا چار چوبی که طی آن، دنیای خارج از عوامل غیر مؤثر تجرید می‌شود و فقط عوامل اثرگذار باقی می‌ماند. قالبی که در علم اقتصاد معمولاً انتخاب می‌شود، بازار رقابت کامل یا دیگر بازارهاست. رفتار مصرف کننده و تولید کننده به صورت فردی یا گروهی، در این قالبها مطالعه می‌شود. چالش اصلی برای هر اقتصاددان، آن است که بتواند به کمک برهان و استدلال، و بر اساس اصل موضوعه، رابطه‌ای قابل مشاهده و ابطال میان عواملی که به نظر او مؤثرند- عوامل برونزا- و تصمیم مصرف کننده یا تولید کننده- عامل درونزا - به دست آورد. برای این منظور، اقتصاددانان از برهانها و استدلالهای ریاضی استفاده می‌کنند. به همین جهت، کاربرد جبر خطی و بهینه‌یابیهای مقید در علم اقتصاد، بسیار توسعه یافته است.

اهمیت اصل موضوعه در الگو سازی، توضیح دهنده‌گی آن است؛ به طوری که محقق بر اساس آن بتواند استدلال و پیش بینی کند که فرد مورد مطالعه، چه رفتاری از خود نشان می‌دهد.

فرایند نظریه‌پردازی در علوم، به دو مرحله: گردآوری و داوری تقسیم می‌شود. (سروش، ۱۳۶۶).

مرحله اول، فرایند ساختن و ارائه فرضیه علمی است. مرحله دوم آزمون آن به کمک تجربه است. هنگامی مرحله گردآوری آغاز می‌شود، که محقق درصدد مطالعه یک پدیده برمی‌آید و به کاوش و مشاهده می‌پردازد. پس از اطمینان از طراحی آزمایش یا وجود اطلاعات و نیز تشخیص عوامل اثرگذار بر موضوع مورد مطالعه، به انتخاب اصل موضوعه و ساختن الگو می‌پردازد. وقتی این مرحله پایان می‌یابد که محقق بتواند یک رابطه قابل مشاهده و ابطال به دست آورد. آزمون وجود این رابطه به کمک تجربه‌های مکرر و منظم، مرحله داوری را تشکیل می‌دهد. در مرحله اخیر، فرهنگ و پیشداوری‌ای محقق هیچ تأثیری ندارد، زیرا تجربه کردن و نتیجه‌گیری از آن، باید فارغ از هرگونه دخالت نظر یا پیشداوری محقق باشد. ولی در مرحله گردآوری، چنین نیست. با انتخاب اصل موضوعه، عوامل مؤثر و شرایط ظهور رفتار، همه می‌تواند تحت تأثیر فرهنگ و اندیشه محقق باشد. آنچه علوم تجربی را اثباتی و بیطرف می‌کند، همین مرحله داوری است که تنها وجه مشترک همه معارف تجربی است. ولی در مرحله گردآوری، چنین

نیست. در مبحث بعد، نشان داده خواهد شد که این مرحله، به شدت تحت تأثیر مکتب فکری و اندیشه‌های محقق است. در عین حال، مرحله گردآوری، مقدمه و پیش نیاز مرحله داوری است که بدون طی آن، نمی‌توان به مرحله اخیر رسید. چنانکه گفته شد، علوم تجربی به اعتبار همین مرحله داوری، اثباتی تلقی می‌شوند. هر معرفتی که بتواند به این مرحله برسد، علم است. اگر محققان اقتصاد اسلامی بتوانند مرحله گردآوری را بر اساس ارشادهای مکتب اسلام تدوین کنند، مثلاً نخست الگویی برای توضیح دادن این آموزه قرآنی که صدقات موجب رشد و توسعه، و ربا باعث رکود و فقر می‌شود، تدوین کنند؛ و سپس رابطه‌ای قابل مشاهده و ابطال پذیر به دست آورند؛ و در نهایت این رابطه را در مرحله داوری به محک تجربه بگذارند، ایشان تحقیق علمی و اثباتی انجام داده‌اند که در صورت تأیید شدن رابطه استخراج شده با تجربه‌های مکرر، محققان یاد شده نظریه‌ای جدید در علم اقتصاد ارائه کرده‌اند. از همین جا، روشن می‌شود که معرفتی به نام علم اقتصاد اسلامی وجود ندارد. اگر هر کاوشی بر اساس هر مکتبی به مرحله گردآوری برسد - یعنی، یک پیش بینی مشروط رفتاری بنماید و این پیش بینی از بوتۀ امتحان موفق بیرون آید - این تحقیق کاوشی است علمی، و نه مکتبی.

استفاده‌های علم از مکتب

حال که تعریف علم و معرفت تجربی، و ساختار قضایای علمی و فرآیند نظریه‌پردازی علمی تبیین شد، به استفاده‌های علم از مکتب می‌پردازیم و بهره‌های اقتصاددانان از مکتب اسلام را تشریح می‌کنیم.

۱. نظریه‌های علمی - چنانکه گفته شد - شکل قضایای فلسفی را دارند، و باید کلی و قابل تطبیق بر همه موارد شمول خود باشند. به علاوه، این نظریه‌ها یک رابطه علت و معلولی را میان یک یا چند عامل برونزا، و یک عامل درونزا بیان می‌کنند. در فرایند الگوسازی نیز - چنانکه ذکر شد - با استدلال منطقی از صغری - که اصل موضوعه است - به نتیجه - که همان پیش بینی یک رخداد است - می‌رسند. بیان تمام این مراحل، نیاز به استفاده از دانش فلسفه و منطق دارد. بدون تبعیت از یک مکتب فلسفی خاص، نمی‌توان الگو ساخت و نظریه ارائه کرد. استدلال منطقی در الگو، باید تابع یکی از اشکال استدلال که در منطق بیان گردیده باشد تا از مغالطه تفکیک شود، و مورد قبول همه اهل علم قرار گیرد. منطق به کار گرفته شده، ممکن است منطق ریاضی باشد. این منطق نیز عقلی است، ولی با متغیرهای کمی سروکار دارد. برهانها و

اثبات‌هایی که در ریاضیات صورت می‌گیرد، همه تابع اشکال صحیح استدلال و استنتاج منطقی است. منطق و فلسفه - چنانکه می‌دانیم - معارفی عقلی‌اند و تجربی به شمار نمی‌روند.

بیان یک رابطه علی میان عوامل برونزا و درونزا، مستلزم قبول رابطه علیت است که در فلسفه از آن بحث می‌شود (Branson, 1989). هیچ یک از علوم، صلاحیت اثبات چنین رابطه‌ای را ندارند. همچنین، قوانین مربوط به تغییر و حرکت، از فلسفه گرفته می‌شود.

با این وصف، نوع فلسفه‌ای که یک مکتب بر آن استوار است و یک عالم بدان معتقد می‌باشد، تأثیر چشمگیری بر قضایا و روابط علمی دارد. بر اساس فلسفه اثبات‌گرایی، هیچ معرفت غیر تجربی معنادار نیست. (سروش، ۱۳۶۶). بر اساس فلسفه حسی، نمی‌توان به قانون علیت میان پدیده‌ها قایل بود. از قول ویلهلم استوالد، شیمیدان و فیزیکدان اوایل قرن بیستم میلادی، که موضع پازیتیویست داشت، نقل شده است که بر اساس اصل بقای عناصر، نمی‌توان گفت عناصر شیمیایی که با هم ترکیب می‌شوند پس از تجزیه دوباره به همانهایی که بودند تبدیل می‌شوند، بلکه باید گفت که عناصری شبیه آنها به دست می‌آیند. (سروش، ۱۳۶۶).

۲. استفاده دومی که علم از فلسفه مورد پذیرش مکتب می‌کند. دانستن اعتبار روش تجربی در کسب معرفت است. بدین معنا که، این روش مفید علم و یقین هست یا نیست. به علاوه، نوع هستی موضوع خود علم یا آن وجه از موجودات که مورد مطالعه قرار می‌گیرد؛ به وسیله فلسفه تبیین می‌شود، که چه نوع وجودی دارد. (صدر، بی‌تا). مثلاً، موضوع مورد مطالعه در حقوق و فقه، اعتباری و موضوع علم پزشکی، حقیقی است. اما موضوع مورد مطالعه علوم انسانی و تجربی، چه نحو وجودی دارد؟ اگر حقیقی است، می‌توان برای آن قوانین واقعی و عینی در خارج از ذهن انسان پیدا کرد. در غیر این صورت، قواعد حاکم بر آنها نیز اعتباری خواهد بود. پس به طور کلی، نوع وجود رفتارهای: اقتصادی، اجتماعی، و روانی، و نوع رابطه علیت حاکم بر آنها و ماهیت علل مزبور، اعم از حقیقی و اعتباری، همه را فلسفه روشن می‌گرداند. چنانکه اشاره شد، بسته به اینکه جهان بینی هر مکتب مبتنی بر فلسفه الهی، مادی، اثباتی، حسی و غیره باشد، پاسخی که علما از فلاسفه در این باب می‌گیرند، متفاوت است. در فلسفه اثباتی، معلومات غیر تجربی معنادار نیست. ابوعلی سینا و اکثر فلاسفه اسلامی، تجربه را مفید علم می‌دانستند (مطهری، ۱۳۶۱). فلاسفه جدید (سروش، ۱۳۶۶) و شهید محمد باقر صدر (صدر (سیدرضا، بی‌تا)، تجربه را یقین آور نمی‌دانند. پوپر نشان می‌دهد که با استقراء ناقص - که در روش علمی از آن استفاده می‌شود، فقط می‌توان تسری فرضیه‌های علمی را - که قبلاً با منطق

و استدلال عقلی استخراج شده‌اند - به دنیای واقعی ابطال کرد. با استقراء ناقص همان طور که فلاسفه یونانی و اسلامی نشان داده‌اند - نمی‌توان وجود رابطه‌ای را اثبات کرد. به همین جهت، پوپر (پوپر، ۱۳۷۰). نتیجه گرفته است که با تجربه و کاربرد روش علمی، فقط می‌توان فرضیه‌های علمی را باطل کرد. (گنجی، ۱۳۶۶).

بر اساس فلسفه آزاد، (صدر (سیدرضا) بی‌تا). قانون «تقاضا و عرضه» و به طور کلی تمام قوانین تجربی، جزمی و حتمی نیستند؛ بلکه خلاف آنها محال نیست صورت بگیرد. اما رسیدن مصرف کننده یا تولید کننده به تعادل و نیز پیدایش تعادل عمومی در اقتصاد از نظر هستی‌شناسی، نیازمند تحقیقات بیشتر فلسفی است. حتی وجود خود جامعه انسانی که رفتارهای جمعی و کلان آن در علم اقتصاد مطالعه می‌شود، نیازمند تبیین بیشتری از جنبه هستی‌شناسی است.

در مکتب سوسیالیسم، جامعه اصیل است؛ یعنی، دارای وجودی حقیقی است. بر عکس، در مکتب سرمایه‌داری فرد اصالت دارد. از این رو، جامعه مجموعه افراد است، و فقط وجودی اعتباری دارد. فلاسفه اسلامی، وحدت نظر درباره وجود جامعه ندارند. اما شهید مطهری، آن را نوعی مرکب طبیعی و بنابراین اصیل تلقی می‌کند با این وصف، معنای سنتهایی که خداوند در قرآن تقریر فرموده، که بر جوامع بشری حاکم است و از جمله نقش ربا و انفاق در جامعه، تبیین می‌شود که وجودی حقیقی دارند.

پس، به طور خلاصه استفاده دومی که علم از مکتب و فلسفه زیر بنای آن می‌کند، این است که: اولاً، موضوع مورد مطالعه در علم چه نوع هستی دارد، و چه اندازه قانونمند است؟ ثانیاً، آیا قوانین مزبور را می‌توان شناخت؟ و بالاخره، روش علمی که برای کشف آنها به کار برده می‌شود، چقدر اعتبار معرفتی دارد و محقق را به یقین می‌رساند؟

۳. استفاده سومی که علم از مکتب می‌نماید، استنباط اصول موضوعه است (صدر، بی‌تا). اصول مزبور، هدف یا انگیزه رفتار را در علوم انسانی، عکس‌العمل‌های غریزی را در حیوانات و گرایشها را در جامدات بیان می‌کنند. اصول موضوعه، مقوله‌هایی علمی و قابل تجربه نیستند. لذا اعتبار آنها را علم تعیین نمی‌کند. از سوی دیگر، کلی و قابل تطبیق بر همه هستیها نیستند. و به همین جهت، قضیه فلسفی به شمار نمی‌روند. این تقریرات غیر علمی و غیر فلسفی، توضیح دهنده علت تصمیمات در علوم انسانی، و عکس‌العمل‌ها و تغییرات در علوم طبیعی

هستند؛ منتهی در حوزه محدود همان علوم، فرهنگ و اطلاعات محققان، نقش مؤثری در انتخاب اصل موضوعه از سوی ایشان دارد.

در واقع، اصل موضوعه، خود یک قضیه است؛ البته، قضیه‌ای که نه در فلسفه ثابت شده، و نه در علم به تأیید رسیده است. حسن انتخاب اصل موضوعه، در این است که عالم به کمک آن و با برهان و استدلال، بتواند به رابطه‌ای علمی برسد. تأیید تجربی رابطه حاصله، نه نشانه درستی اصل موضوعه است؛ و نه تأیید شدن آن، نشانه غلط بودن آن است. منتهی، در صورت تأیید رابطه علمی، اصل موضوعه و مرحله گردآوری طی شده، مورد توجه دیگر محققان برای استخراج روابط علمی جدید قرار می‌گیرد، شهرت علمی می‌یابد.

۴. مسئله، مشکل یا موضوع مورد مطالعه را، مکتب به عالم معرفی می‌کند. از نظر مکتب، برخی مشکلات در اقتصاد باید رفع شوند یا برخی سؤالات پیش آمده، برای سیاستگذاران باید روشن گردند. بنابراین، آنچه قبیح و مشکلزاست، به وسیله مکتب تعریف می‌شود، و عالم تشویق می‌گردد تا به حل آن بپردازد. همچنین، آنچه مطلوب و ایده‌آل است، باز از سوی مکتب معرفی می‌گردد، و علمای پیرو آن مکتب به ارائه طریق دعوت می‌شوند.

مثلاً، رباخواری در مکتب سرمایه‌داری مجاز شمرده شده است. به همین جهت، بازار وام در پناه قوانین این مکتب قابل تشکیل است، و قرض دهندگان و گیرندگان نیز می‌توانند در آن به داد و ستد وام بپردازند. اقتصاددانان پرورش یافته در آن مکتب نیز خود به خود، به توضیح پدیده‌های اقتصادی موجود در جامعه خود می‌پردازند و تعادل مصرف کنندگان، سرمایه‌گذاران و پس انداز کنندگان و بازارهای پول، سرمایه و وام را در طی زمان، مطالعه می‌کنند. آنان در الگوهای خود، از نرخ بهره وام که برای مصرف کننده و سرمایه‌گذار یک عامل برونزا شمرده می‌شود و در عین حال قابل مشاهده و اندازه‌گیری است، استفاده می‌کنند.

در مقابل، دین اسلام مانند سایر ادیان الهی، ربا را تحریم و قرآن کریم آن را عامل فقر و بدبختی معرفی کرده است. همین موضوع، اقتصاددانان مسلمان را بر آن داشت تا الگوهای علمی بدیلی برای توضیح رفتارهای اقتصادی ارائه دهند؛ بدون آنکه از بازار وام و نرخ بهره استفاده کنند. از جمله، ایشان توفیق یافتند که برای فعالیت بانکداری، الگویی غیرربوبی ارائه دهند. (khan, 1986) این الگو، با آنکه از مکتب اسلام برآمده، یک الگوی علمی است و با تجربه‌های تکرار پذیر از سوی مسلمانان و غیر مسلمانان قابل تأیید یا ابطال است. چون در عمل پیش‌بینیهای آن توضیح دهنده از آب درآمد، مورد توجه اقتصاددانان و بانکداران غیر

مسلمان نیز قرار گرفت؛ به طوری که برخی از آنان به تأسیس بانک اسلامی یا آغاز فعالیت مزبور در کنار بانکداری سنتی پرداختند (Iqbal, 2000).

مثال دیگر که می‌توان ارائه کرد، ارائه الگوی درآمد دائمی، از سوی فریدمن است (Branson, 1989). اعتقاد فریدمن به نظام بازار و آزاد از هر گونه دخالت دولت، با تحلیلهای کینز که برای دولت نقش مؤثری در مدیریت تقاضای کل و رساندن اقتصاد به تعادل به کمک سیاستهای مالی و پولی قایل بود، در تعارض قرار داشت. لذا، لازم بود یا بر تحلیلهای کینز خدشه کند یا الگویی بدیل ارائه دهد. اساس تحلیل کینز برای نشان دادن نقش دولت، تأثیر مخارج بخش عمومی بر درآمد ملی، از طریق ضریب افزایش است. کینز این ضریب را در نظریه مصرف خود، معرفی می‌کند و به کمک آن، تأثیر مضاعف مصرف، سرمایه‌گذاری، و مخارج دولت را بر درآمد ملی نشان می‌دهد. فریدمن در نظریه مصرف خود، مصرف اشخاص را تابع درآمد دائمی - و نه درآمد جاری ایشان - معرفی نماید. وی به کمک تحلیل خود، ضریب افزایش را به شکل جدیدی استخراج می‌کند و نشان می‌دهد که مخارج دولت، نمی‌تواند اثر مورد ادعای کینز را بر درآمد ملی داشته باشد (Branson, 1989). بنابراین، نقشی را که کینز برای دولت در رساندن اقتصاد به تعادل قایل بود، خنثی می‌سازد و دخالت نکردن دولت را به مصلحت اقتصاد معرفی می‌کند.

در مکتب سرمایه‌داری، نقش و دخالت دولت پیوسته سؤال بر انگیز بوده، و از زمان آدام اسمت تا کنون در این باره بحث شده است. مسائلی همچون: آزاد سازی و خصوصی سازی را، این مکتب پیش پای اقتصاددانان قرار داده است.

با این وصف، می‌توان انتظار داشت که مکتب اسلام نیز نقش تعیین کننده‌ای در هدایت پژوهشهای اقتصاددانان ایفا کند. این مکتب از یک سو، فقر، بیکاری، گرانی و اتلاف منابع را از جمله مشکلات اقتصادی معرفی می‌کند، و از سوی دیگر توسعه، عمران و آبادی، اشتغال، سروسامان یافتن امور، و برقراری عدالت را جزء اهداف اقتصادی قلمداد می‌نماید. این مسائل و اهداف، می‌تواند به تحقیقات اقتصاددانان مسلمان جهت دهد، و زمینه راهکارها و الگوسازیهای جدید در علم اقتصاد را فراهم آورد.

۵. محققان هنگام الگو سازی، هم دنیای خارج را تجرید می‌کنند و هم، قالب یا دنیایی ایده‌آل را رسم می‌کنند تا موضوع مطالعه خود را در آن مطالعه نمایند. مثلاً، در فیزیک کاوشگران فضای بدون اصطکاک را در نظر می‌گیرند، و حرکت اجسام را در این قالب تحلیل

می‌کنند. در علم اقتصاد، بازار رقابت کامل یا قالب سایر بازارها، برای بررسی رفتار مصرف کنندگان و تولید کنندگان به کار برده می‌شود. این قالبها از این نظر ایده‌آل است، که بررسی موضوع مطالعه، در چارچوب آنها به مراتب سهلتر و ساده‌تر از دنیای واقعی می‌باشد. البته، ایده‌آل بودن آنها جنبه علمی دارد، ارزشی نیست؛ زیرا تجزیه و تحلیل علمی را هم ممکن و هم ساده، می‌سازد.

در علوم انسانی، انتخاب این قالبها بسیار دشوار می‌باشد، زیرا هدف این علوم توضیح تصمیم‌گیری انسانهاست؛ منظور از انتخابها، انتخابهایی است که ظهور خارجی دارد، و در جامعه انسانی قابل رؤیت است. آن بخش و فضایی که در جامعه رفتارهای مزبور مشاهده می‌شود، محیطهایی معلوم و مشخص است. فعالیتها یا تصمیم‌گیریهای اقتصادی، در بازار، کارخانه، مزرعه، منزل، شرکتها، تعاونیها، بانکها، بانک مرکزی و خزانه دولت دیده می‌شود. تشکیل این واحدها و سازمانها در جامعه، بالطبع قانونی و مجاز است. از همین تشکیلات مجاز، اقتصاددانان الهام می‌گیرند، و قالبهای ایده‌آل خود را می‌سازند. مثلاً، انواع بازارهای موجود برای کالاها و نهاده‌ها را به چهار قالب درآورده‌اند. انواع تشکیلات و سازوکارهای تولیدی را به صورت بنگاه، و انواع افراد، خانوارها و اشخاص را به شکل مصرف کننده معرفی کرده‌اند. مفاهیم مصرف کننده و بنگاه، مفاهیمی ذهنی و نظری به شمار می‌روند، که از تجرید واقعیهای خارجی حاصل شده‌اند. غرض از تجرید آنها، سهولت تحلیل و بررسی رفتار آنهاست؛ یعنی، رفتار همین موجودات فرضی و ایده‌آل. البته، هنر اقتصاددانان آن است که پس از تحلیل، رفتاری قابل مشاهده و ابطال برای آنان استخراج می‌کنند و به محک تجربه می‌گذارند. به همین جهت، علت انتخاب بازارهای چهارگانه به صورت قالبهای ایده‌آل برای داد و ستد، سهولت کاوش و استخراج فرضیه‌های رفتاری است.

اما به هر حال، این قالبها - چنانکه ذکر شد - از جامعه و دنیای خارج الهام گرفته شده‌اند، و به صورت تجرید شده و ایده‌آل برای تحلیل، فرض و معرفی گردیده‌اند. در مکاتب سوسیالیستی بویژه نوع مارکسیستی آن، دولت به نمایندگی از طرف طبقه زحمتکش، صاحب عوامل و ابزار تولید و تصمیم‌گیرنده عمده اقتصادی است. در این اقتصادها، از الگوی بازار برای توضیح تصمیمات دولت استفاده نمی‌شود، بلکه الگوهای برنامه‌ریزی متمرکز و نیمه متمرکز به کار گرفته شود. بنابر این، آشکار می‌گردد که انتخاب قالبهای ایده‌آل به وسیله اقتصاددانان، از فرهنگ و مکتب آنان اثر می‌پذیرد.

مکتب اسلام نیز می‌تواند همین تأثیر را بر علم اقتصاد بگذارد. بالطبع بازار، قالبی مجاز در مکتب اسلام است. با اصلاحاتی که پیامبر اکرم (ص) در داد و ستدها در صدر اسلام به عمل آوردند، الگویی از بازار اسلامی را برای اقتصاددانان قابل تعریف ساختند. نهاد دیگری که پیامبر اکرم (ص) تأسیس کردند، بیت المال است. این نهاد، نقش عظیمی را در اقتصاد صدر اسلام ایفا کرد؛ به طوری که تمام سیاستهای مالی، پولی و کلان اقتصادی در آن گرفته می‌شد. به نظر می‌رسد که اقتصاددانان مسلمان با انتخاب این قالب برای توضیح تصمیمات بخش عمومی و ارائه الگویی برای نحوه بهینه یابی این تصمیمات، قادر باشند مشارکت جدید و بزرگی در علم اقتصاد بنمایند، و این دستاورد را به الگوی بانکداری اسلامی اضافه کنند.

در فرهنگ اسلامی - چنان که گفته شد - بر رفتارهای خیر و کمک رسانی به نیازمندان بسیار تأکید شده است. البته، این رفتارها در علم اقتصاد به تفصیل تحلیل و بررسی شده است. اما آنچه باقی مانده، همان پیش بینی قرآن است؛ که توسعه این رفتارها موجب رشد درآمد و رفاه اقتصادی در هر جامعه‌ای می‌شود. بنابراین، چالش دیگری که برای اقتصاددانان مسلمان می‌توان تصور کرد، ارائه قالبی است که آثار انفاق، زکات، خمس، وقف، قرض الحسنه و بقیه کردارهای مستحب را بر افزایش درآمد ملی و بهبود توزیع آن تبیین کند.

۶. الگوی تعادل عمومی و بسیاری از الگوهای دیگر در علم اقتصاد، نیازمند تبیین و کاربرد «تابع رفاه اجتماعی» می‌باشند تا بتوانند نقطه تعادل سراسری یا دیگر نقاط بهینه را معین سازند. کنت ارو ضمن ارائه «نظریه عدم امکان» نشان داده است (Henderson, 1980) که اگر بخواهیم به فرضهای «حاکمیت مصرف کننده» و دیگر فرضهایی که در نظریه مصرف کننده منظور می‌شود و همچنین به نظام دمکراسی پایبند باشیم، امکان ندارد که بتوانیم تابع رفاه اجتماعی را به دست آوریم. از جمله فرضهای نظریه مزبور این است که در جامعه نه دیکتاتوری وجود دارد، و نه یک ایدئولوژی واحد حاکم است.

آنچه برای نیل به یک تابع رفاه اجتماعی ضرورت دارد، وجود تفاهم و اشتراک نظر در میان افراد جامعه نسبت به اولویتهای اجتماعی است. به عبارت دیگر، اگر نظام ترجیحات افراد جامعه به گونه‌ای باشد که تقدم و تأخر انتخابها در سلیقه آنان یکسان یا مشابه باشد، در این صورت همراه با سایر فرضهای ارو، می‌توان به یک تابع رفاه اجتماعی که مرکب از توابع مطلوبیت افراد باشد رسید. در غیر این صورت، چنین امکانی وجود ندارد.

شکی نیست که مکتب و فرهنگ مردم، نقش آشکاری در تعریف اولویتهای و تشکیل سلیقه افراد دارد. حال، اگر افراد این مکتب را آزادانه انتخاب کرده باشند و در عین حال امکان آزادی عمل و انتخاب برای پیروان مکاتب وجود داشته باشد، دستیابی به یک تابع رفاه اجتماعی نیز امکان خواهد داشت.

روشن است که نظام ارزشی جامعه و تعریفی که از عدالت در آن جامعه مورد قبول و اجراست، در تابع رفاه اجتماعی آن منعکس است. قضاوت در مورد وضعیتهایی که طبق تعریف پارتو کارآمد می‌باشند و همچنین وضعیتهایی که به طور نسبی کارآمد هستند (Friedman, 1985) همه در تابع رفاه اجتماعی نهفته است. بنابراین، نقش مکتب و نظام ارزشی آن، و نیز تلقی مکتب از عدالت و نحوه تحقق آن در جامعه، همه در این تابع منعکس است.

در دین اسلام، مسلمانان باید به اصول دین یا جهان بینی این مکتب، با برهان و دلیل و بدون دنباله روی یا تقلید از دیگر اشخاص، اعتقاد پیدا کنند. بالطبع، مسلمانان به احکام و قوانین اسلام نیز از همین طریق وابستگی پیدا می‌کنند. پیامبر اکرم (ص) پس از هجرت به مدینه و در اولین اقدام، یک پیمانی عمومی را تصویب کردند که در واقع، قانون اساسی تشکیل یک جامعه اسلامی به شمار می‌آمد. در این پیمان، رهبری و داوری پیامبر (ص) برای همه افراد جامعه، و در عین حال آزادی عمل به دین خود برای یهودیان و مسیحیان در نظر گرفته شد. به عبارت دیگر، لازمه زندگی و برخورداری از یک جامعه اسلامی، مسلمان بودن نبود. در عوض، همه افراد آن، اعم از مسلمان و غیر مسلمان، از حقوق اقتصادی برابری برخوردار می‌شدند (صدر، ۱۳۷۴). به نظر می‌رسد شهروندان مدینه در رای دادن به این پیمان و پذیرفتن رهبری و داوری پیامبر اکرم (ص)، شرایط لازم را برای رسیدن به یک تابع رفاه اجتماعی در هر جامعه اسلامی - همچون مدینه - فراهم می‌آورد.

استفاده‌های مکتب از علم

مکاتب اقتصادی به طرق گوناگون می‌توانند علم اقتصاد را جهت دهند، و از آن برای تحقق اهداف خود سود جویند. در ذیل، به برخی از این وسایل و شیوه‌ها اشاره می‌شود.

۱. در علم اقتصاد فرض می‌شود که تصمیم اشخاص، تابع دو عامل: سلیقه و امکانات ایشان است. پیداست که مکتب، بر تشکیل و جهت دادن به سلیقه، نقش بسزایی دارد. نظام ارزشی هر مکتب، یکی از عوامل اصلی سازنده سلیقه افراد تابع آن مکتب است.

مکتب اسلام با تعریف عبادات و واجب شمردن انواع آن از یک سو، و نیز با مشخص کردن گناهان و حرام دانستن آنها از سوی دیگر، سلیقه مسلمانان را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ به طوری که عبادات را برای آنان مطلوب، و گناهان را نامطلوب می‌گرداند. همچنین اسلام با توصیف اندیشه‌ها و کردارهای پسندیده و زشت، نظام اخلاقی جامعه را جهت داده، و باز از این طریق سلیقه مسلمانان را شکل می‌دهد.

مکتب اسلام می‌خواهد که مسلمانان انفاق کنند، اقتصاد و میانه‌روی را رعایت نمایند، از اتلاف و اسراف خودداری کنند، و بیکار نباشند. به همین جهت، برای صدقات، ثواب و برای اتلاف و اسراف عقاب اعلام کرده است. همچنین، اعتدال و قصد را، مسلک مؤمنان و خداجویان و بیکاری را، عملی زشت و قبیح معرفی می‌کند. یعنی، مکتب با تشویق برخی رفتارها و پرهیز دادن از برخی دیگر، موجب می‌شود که مسلمانان داوطلبانه و آزادانه، راهنمایی‌های مکتب را رعایت کنند و راه زندگی اقتصادی مورد نظر آن را بیمایند.

۲. علاوه بر سلیقه، امکانات یا محدودیتهایی که مصرف کننده با آنها روبرو است، بر تصمیم او موثرند. یکی از این محدودیتهای، قانون و مقررات است که فضای انتخاب کالا و خدمات را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در اسلام نیز قوانین بسیاری از جمله در حوزه اقتصاد وضع شده است، که رفتارهای مصرف کنندگان و تولیدکنندگان را هنگام مصرف، تولید و داد و ستد محدود می‌سازد و به سمتی عادلانه جهت می‌دهد. برخی از این قوانین، رعایت همان رفتارهای نیک و ترک کردارهای ناپسند را در اقتصاد، الزام آور می‌سازند. خمس و زکات، مثالهایی از دسته نخست و عدم اسراف و لاضرر، نمونه‌هایی از دسته دوم به شمار می‌آیند.

از جمله قوانینی که تأثیر ملموس بر رفتار اقتصادی می‌گذارد، مالیات است. در صدر اسلام عمدترین مالیات، خراج بود (صدر، ۱۳۷۴)؛ اگرچه خمس و زکات نیز عباداتی واجب بوده‌اند. برعکس، در صدر اسلام حد نصاب معیشت، از طریق بیت المال تأمین می‌شد. امروزه، انواع حمایتها از مصرف کنندگان، و تولیدکنندگان و نیز شیوه‌های مختلف تأمین اجتماعی و بیمه رواج دارد، که همه را مکتب طبق اهداف و برنامه‌های خود توصیه می‌کند.

نوع سیاستهای اقتصادی اتخاذ شده در بخش عمومی، امکانات مصرف کنندگان و تولید کنندگان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. برنامه‌های ملی کردن مؤسسات اقتصادی یا خصوصی کردن مؤسسات تولیدی یا خدماتی بخش عمومی، بر حسب توصیه مکتب و طرح آن برای تقسیم فعالیتهای اقتصادی میان دو بخش مزبور، می‌تواند بر رفتار اشخاص اثر گذارد. بنابراین، مکتب در مجموع با تأثیر بر سلیقه اشخاص و امکانات آنان، می‌تواند رفتارهای مورد تأیید خود را تقویت، و مصرف کنندگان و تولید کنندگان را به آن جهت هدایت کند. همچنین، با استفاده از همین ابزار، مکتب می‌تواند ایشان را از ارتکاب کردارهای ناهنجار و ناپسندیده باز دارد.

۳. مکتب، هم مشکلات وهم، وضعیت متعادل و مطلوب را برای اقتصاددانان و دیگر اهل علم مشخص می‌کند. مکتب می‌تواند برای هدایت دست اندرکاران اقتصاد و انتقال آنان از وضع نابهینه به بهینه، از علم اقتصاد مدد جوید. وضع مطلوب از نظر مکتب، وضعیتی عادلانه است که در تمام مراحل: تولید، توزیع، و مصرف، عدالت برقرار باشد. با تعریف عدالت، مکتب می‌تواند از ابزارها و سیاستهای علمی برای نجات اقتصاد از کفران نعمت و ظلم استفاده کند، و آن را به قسط و عدل برساند.

فرایندی که مکتب برای فرد، خانواده و جامعه برای رسیدن به اهداف خود طراحی کرده است، احتمالاً متفاوت می‌باشد. حقوق متفاوتی که فرد و نهادهای: خانواده و جامعه دارند. شاهد موضوع است. تحلیلها، ابزارها و سیاستهای علمی می‌توانند برای پیشبرد و پیاده کردن اهداف مکتب، کمک شایانی کنند.

خلاصه و نتیجه گیری

با تشریح روش علمی، تفاوت معارف علمی - مثل علم اقتصاد - از معارف غیر علمی - مثل مکتب اقتصادی اسلام - روشن شد. همچنین با تبیین مراحل گردآوری و داوری در فرایند تحقیقات علمی، روشن شد که چگونه علم اقتصاد از مکتب اسلام برای الگوسازی کمک می‌گیرد. و همچنین، بهره‌هایی که مکتب برای پیشبرد اهداف خود و رهایی از مشکلات می‌تواند ببرد، تشریح گردید. بر این اساس، راه حل مشکلات اقتصادی را می‌توان با تحقیقات علمی اقتصادی به دست آورد؛ به طوری که مطمئن بود که راههای به دست آمده، با روح و اهداف مکتب اسلام سازگاری دارد. همچنین، با سیاستگذاریهی درست اقتصادی، می‌توان

فعالیهایی را که در مکتب مطلوب به شمار می‌روند، توسعه داد و از رفتارهایی که نامطلوبند به طور غیر مستقیم جلوگیری کرد. بالاخره، پس از تعریف و تطبیق عدالت از سوی مکتب، روشهای عادلانه تخصیص و توزیع را به کمک علم می‌توان تجربه کرد، و جامعه را به سمت آن هدایت نمود.

این همه بدون آنکه تصور شود علمی به نام علم اقتصاد اسلامی وجود دارد، به دست می‌آید. علم اقتصاد و مکتب اقتصادی اسلام، داد و ستدهای فراوانی می‌توانند داشته باشند؛ که بخشی از آنها، در این مقاله بحث شد. دستاورد این ارتباطهای متقابل، پاسخ به سؤالات و حل مشکلات علاقه‌مندان به مکتب اسلام است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتابنامه

- ۱- پویر، کارل، *منطق اکتشافات علمی*، ترجمه: احمد آرام. تهران: سروش، ۱۳۷۰
- ۲- سروش، عبدالکریم. *تفرج صنع*، تهران: سروش، ۱۳۶۶
- ۳- صدر، سید رضا، *فلسفه آزاد*، قم: انتشارات ۲۲ بهمن، بی تا
- ۴- صدر، سید کاظم، *اقتصاد صدر اسلام*، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۴
- ۵- صدر، سید محمد باقر. *مبانی منطقی استقراء*. ج. ۲. ترجمه: احمد فهری، تهران: پیام آزادی، بی تا
- ۶- گنجی، اکبر، *روش شناسی علوم*، اندیشه، شماره ۱۵، ۱۳۶۶
- ۷- مطهری، مرتضی، *جامعه و تاریخ*، قم: انتشارات صدرا
- ۸- همو، *شناخت در قرآن*، تهران: انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱
- 9- Branson, W.H. *Macroeconomics*, 3rd ed, N.Y: Harper & Row, 1989
- 10- Friedman, Lee, *Macroeconomic Policy Analysis*, N.Y: McGraw Hill, 1985.
- 11- Henderson, J. and Quandt, R. *Macroeconomic Theory*, 3rd ed., N,Y: McGraw Hill, 1980
- 12- Iqbal, Munawar, *Islamic Investment Funds As Investment Instruments*, Seminar on Philosophy and Implementation of Islamic Financial Instruments, Central Bank of Iran, Tehran, June 2000
- 13- Khan, M. and Mirakhor, A. eds., *Theoretical Studies in Islamic Banking and Finance*, Houston, Texas: The Institute for Research & Islamic Studies, 1987
- 14- Silberberg, E., *The Structure of Economics*, 2nd ed, N.Y: McGraw Hill, 1990
- 15- Smith, V.L, *Experimental methods in Economics*, in « Allocation, Information and Markets », eds Eatwell, J. Millgate, M. & Newman, P. The New Palgrave, London: Macmillan press, 1989